

حکمت متعالیه، سیاست متعالیه دارد

هر جهان‌بینی یا هر حکمت، برای خود حکمت عملی خاص، یعنی اخلاق، تدبیر و سیاست خاص خواهد داشت. مبانی حکمت متعالیه برگرفته از وحی الهی، کتاب، سنت و عقل برهانی است. این راه اجتهاد است. به نظر ایشان حکمت متعالیه همانند سایر حکمت‌ها در شمار علوم انسانی است. در علوم انسانی، عنصر محوری، انسان است و مباحث انسان‌شناختی، انسان‌سازی، فرد و جامعه از جایگاه برجسته‌ای در آن علوم برخوردار است. در حکمت متعالیه بحث آن است که انسان دارای روح و بدن است. روح مجرد و ابدی است و انسان مهاجر و مسافر است و مرگ از پوست به درآمدن است و نه پوسیدن. بشر چون مهاجر و مسافر است، باید با مبدأش رابطه داشته باشد و به ره توشه نیازمند است. او باید اهل عبادت، زهد و عرفان باشد و این امور دارای مراتب، مراحل و درجاتی است. این تشکیلات با وحی و نبوت سامان می‌یابد. این سیاست متعالیه است. حکمت متعالیه، سیاست متعالیه دارد؛ چون انسان متعالی می‌پروراند. بنابراین سیاست از علوم انسانی است و تا انسان شناخته نشود، سیاست همچنان ناشناخته باقی خواهد ماند. بر این اساسی شناخت متدانی، سیاست متدانی و شناخت متعالیه، سیاست متعالیه دارد. و شناخت متدانی، انسان متدانی و شناخت متعالی، انسان متعالی دارد. به نظر نویسنده ما به دو دلیل نمی‌توانیم برای تأمین خواسته‌هایمان به طور مستقیم به سراغ حکمت متعالیه برویم:

۱. حکمت متعالیه فلسفه‌ای مطلق و فلسفه سیاسی، فلسفه‌ای مضاف است و هیچ فلسفه مطلق، جز

در ارائه مبانی، پاسخگوی نیاز فلسفه‌های مضاف نیست؛

۲. از میزان عمیق و وسیع حکمت متعالیه، نباید توقع داشت که مواد جزئی سیاست را تبیین کند.

بلکه باید از این ذخیره اساسی، مبانی را استخراج کنیم. در آن صورت می‌توانیم با آن مبانی، مواد سیاست و امثال آن را بفهمیم. اگر انسان‌شناسی به گونه‌ای باشد که انسان بداند از راه دوری آمده و به راه دور می‌رود و نه از گذشته‌اش خبر دارد و نه از آینده‌اش باخیر است و نه از ساختار درونی‌اش آگاه است، یقیناً به راهنما نیازمند می‌باشد. صدرالمتألهین در باب ضرورت راهنما مطالبی بیان کرده است. از این رو میان مردم سالاری و مردم سالاری دینی تفاوت است. در مردم‌سالاری، مشروعیت و مقبولیت، تملیک و تملک، و مملکت و مالک بودن آن عین هم است و هیچ تعددی ندارد. دلیل عین هم بودن مشروعیت و مقبولیت این است که بر اساس دموکراسی عادی و مادی، بشر خود را بر اساس اندیشه‌اش اداره می‌کند. مشروعیت او به اندیشه خود اوست. مشروعیت او عین مقبولیت اوست. در مقابل اگر کسی این گونه نیاندیشد و معتقد باشد که مالک خود نیست و خداوند جهان را آفریده است و او شارع است، در این صورت مشروعیت به ما جاء به النبی و مقبولیت به ایمان مردم برمی‌گردد. بنابراین اگر مردم سالاری، قید دینی نداشته باشد؛ یعنی یکی از انواع حکومت‌ها باشد، در این صورت معدن نفت و گاز و اینها مال اینهاست.

بنابر مشروعیت و مردم‌سالاری دینی از دیدگاه اسلام اموال بر سه قسم است؛ ۱. اموال بخش خصوصی؛ ۲. اموال عمومی یا اموال ملی؛ ۳. اموالی که نه جزء بخش خصوصی و نه مال مردم است؛ بلکه از آن مکتب، حکومت، دین، رسالت و نبوت است و آن عبارت از انفال و فیها مانند معادن، نفت و گاز، دریاها، جنگل‌ها، صحراها و... اینجا مساله ولایت فقیه و حکومت دینی مطرح می‌شود، در نتیجه مردم سالاری با مردم سالاری دینی متفاوت است. حکمت متعالیه یک ولایت فقیه متعالیه ترسیم کرده است. صدرالمتألهین برای فقیهی که فیلسوف نباشد، ولایت قائل نیست؛ بلکه ولایت را برای فقیهی

می‌داند که جامعه فقیهین؛ فقه اکبر و فقه اصغر، باشد؛ مانند امام خمینی (ره). بنابراین فرق ولایت فقیه حکمت متعالیه با ولایت فقیه سایر حکمت‌ها در این است که در حکمت متعالیه جامع بین الفقیهین است، ولی در حکمت‌های دیگر، فقیه به همین صورت تک بعدی نیز می‌تواند در جایگاه ولی قرار گیرد.

از نگاه صدرالمتألهین همان طور که انسان دارای بعد حیوانی و بعد عقلانی است، جامعه نیز این گونه است. از دیدگاه صدرالمتألهین، سیاست متعالیه اختصاص به جوامعی دارد که واقعاً انسانی‌اند، اما ایشان برای جوامعی که حیوانی‌اند به این صورت قائل به سیاست نیست. صدرالمتألهین در بحث رهبری، بیشترین اهمیت را برای تنظیم حقایق و نیازهای سیاسی قائل است و می‌فرماید موضوعاتی که مربوط به جان مردم، عقاید و مسائل فرهنگی آنها است در اولویت است. پس از آن، مسائل بهداشتی، تغذیه و اقتصاد که مربوط به تأمین بدن مردم است، در جایگاه دوم قرار می‌گیرد. موضوعاتی که مربوط به مسائل رفاهی و اموال مردم است نیز در مرتبه سوم جای می‌گیرد.